

مقدمه

هر بار که نگارش کتاب جدیدی را شروع می‌کنم به یاد این جمله‌ی سلیمان نبی می‌افتم: نگارش کتاب را پایانی نیست. و بعد از خودم می‌پرسم، چه هدفی از نوشتن آن دارم؟ اگر پاسخی پیدا نکنم، از نوشتن منصرف می‌شوم.

آخر، برای این کتاب می‌نویسم که می‌خواهم به مردم کمک کنم تا چیزی یاد بگیرند یا مطلبی را به یاد آورند. من شیفته‌ی این جمله‌ی ماندگار جی. کی. چسترتون^۱ هستم: مردم بیش از آموزش نیاز به یادآوری دارند. پس، بیشتر وقتم را صرف این کار می‌کنم؛ یادآوری به مردم. اغلب مواقع چیز تازه‌ای نمی‌گویم، بلکه مطلبی را به خوانندگان یادآوری می‌کنم که شاید قبلاً شنیده باشند. هدفم این است که به روشی تازه، از طریق داستانی منحصر به فرد حقایق حاکم بر زندگی افراد موفق را به آن‌ها یادآوری کنم.

رمز موفقیت در سادگی نهفته است. قواعد کسب موفقیت مشکل و پیچیده نیست. وقتی کتابی درباره‌ی رهبری می‌نویسم، بیش از پیش متقاعد می‌شوم که رهبری مقتدرانه در عین دشواری، امری ساده است.

1. G.K. Chesterton

قوانین رهبری درباره‌ی همین است: / این که رهبری و مدیریت مقتدرانه امری پیچیده نیست. چه در خانواده، چه در محیط کار و چه در یک تیم فوتبال، با به کارگیری چند قانون ساده می‌توانید بر افراد نفوذ داشته باشید و آن‌ها را به سمت هدفی مشترک هدایت کنید.

نکته‌ی آخری که باید به آن اشاره کنم توجه به واژه‌ی قانون است. در رابطه با رفتار بشر هیچ قانون مطلق یا یک دستور کلی وجود ندارد. نه من و نه هیچ کس دیگری نمی‌توانیم به شما بگوییم که اگر چنین و چنان کنید همیشه مؤثر است. این طور نیست. رفتار بشر بسیار پیچیده است.

و مسئله همین جاست. رهبری در عین پیچیدگی، امری ساده است. اگر می‌خواهید یک جمعیت هزار نفری را رهبری کنید، با ده‌ها هزار متغیر در زندگی‌شان مواجه هستید که واکنش آن‌ها نسبت به رهبری‌تان را شکل می‌دهند. در کل باید گفت که رهبری امری پیچیده است. اما خبر خوش این است که در اغلب مواقع با پیروی از چند قانون ساده می‌توان نیازهای بسیاری از مردم را برآورده کرد.

امیدوارم که در صفحات بعدی اصولی ساده را به شما یادآور شوم که تأثیرات زیادی در مدیریت مردم و رهبری مقتدرانه بر جای خواهد گذاشت. گرچه این اصول همیشه مؤثر نیستند: آدم‌ها در امتحان رد می‌شوند و حتی نزدیک‌ترین افراد به شما هر از گاهی ناامیدتان می‌کنند. با این حال، اگر این قوانین را به کار گیرید، مدیر و رهبر بهتری خواهید شد و تأثیری عمیق بر زندگی افراد خواهید گذاشت که این امر شما و آن‌ها را در جاده‌ی موفقیت پیش می‌اندازد.

بخش اول

داستان

فصل اول

صدای قرچ قرچ شن‌ها در زیر لاستیک ماشین صدایی منحصر به فرد است. البته این صدا برای مایک کلر^۱ زیاد خوشایند نبود. شاید به این دلیل که این راه ماشین‌روی شنی به خانه‌ی جدید او منتهی می‌شد؛ خانه‌ای که دلش نمی‌خواست به آن نقل مکان کند. او که زاده و بزرگ‌شده‌ی شیکاگو بود اصلاً دلش نمی‌خواست در ایالت تگزاس زندگی کند، اما در هر حال پایش به آنجا کشیده شده بود؛ شهر ایست کریک^۲ واقع در ایالت تگزاس که حدود یک ساعت با دالاس فاصله داشت. به نظر او آنجا شبیه روستایی دور افتاده بود.

همچنان که با پسرش بیلی این راه کوتاه شنی را طی می‌کردند تا به خانه‌ی سه خوابه‌ای برسند که مایک آن را نادیده اجاره کرده بود، در دل گفت: اینجا چه می‌کنم؟! مایک تنها یک چیز این خانه را دوست داشت: زیر قیمت بودنش؛ به خصوص در مقایسه با قیمت مسکن در شیکاگو.

1. Mike Keller

2. East Creek